



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۱۴۰۱-۰۲

جلسه چهل و سوم؛ سه شنبه ۱۴۰۱/۰۹/۲۲

۳. مصححه حلبی و محمد بن مسلم:

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ وَ
مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ هَلْ تَجُوزُ شَهَادَةُ أَهْلِ مِلَّةٍ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ؟ قَالَ:
نَعَمْ إِذَا لَمْ يُوجَدْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ جَازَتْ شَهَادَةُ غَيْرِهِمْ إِنَّهُ لَا يَصْلَحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ^۱

محمد بن مسلم می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا شهادت اهل ملتی برای غیر هم آیینش نافذ
است؟ حضرت فرمودند: بله در صورتی که شاهی از اهل ملت خودش پیدا نشود، شهادت کسی که هم
آیین او نیست در حق او نافذ است. همانا شایسته نیست حق کسی از بین برود.

روایات این روایت همه از ثقات و اجلاء هستند و به خاطر پدر علی بن ابراهیم یعنی ابراهیم بن هاشم که
جلالت و وثاقتش معلوم است اما تصریح به وثاقتش نشده، از آن تعبیر به مصححه یا حسنه کالصحیحه می شود.

بررسی و نقد استدلال مذکور

شکی نیست که «حق» در این روایات در همان معنای عرفی به کار رفته و شارع مقدّس معنای جدیدی برای
آن جعل نکرده است، لذا وقتی خداوند متعال امر به حق یا نهی از ابطال آن می کند، همان معنای عرفی حق مراد
است و در این جهت تشکیکی نداریم. منتها ابتدا باید ببینیم معنای عرفی آن چیست؟ لذا می گوئیم:
همان طور که در ابتدای مباحث بیع درباره حق و ملک و رابطه آنها توضیح دادیم، حق در لغت به معنای

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۹، کتاب الوصایا، باب ۲۰، ح ۳، ص ۳۱۰ و الکافی، ج ۷، ص ۴ و تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۸۰.

«ثبوت»^۲ است؛ منتها نه هر ثابتی تا کسی گمان کند که حق مساوی با ثابت است، بلکه ثبوتی که شایسته تا بایسته می‌باشد و به این معنا یک مفهوم کشش دار است. بنابراین حق یعنی ثبوتی که یک نوع شایستگی و بایستگی دارد.^۳

بعد از اینکه حق را معنا کردیم باید ببینیم در ما نحن فیه با تمام خصوصیات که فرض کردیم - یعنی با صرف نظر از وظیفه حکومت، وظیفه اخلاقی، تأثرات روحی و احساسات و امثال آن - آیا عقلاً چنین معنایی یعنی «ثبوت بایسته تا شایسته» صادق است یا خیر؟ به تعبیر دیگر آیا «ثابت بودن قدرت خرید پول و عدم تغییر آن» در نظر عقل به عنوان یک حقی که ثبوت شایسته تا بایسته دارد شناخته می‌شود به گونه‌ای که دیگران - هر که می‌خواهد باشد - محروم باشند از اینکه بتوانند نظیر آن پول را ایجاد کنند یا اینکه عقل چنین حقی را ثابت نمی‌داند؟

می‌گوییم: اولاً: عرف دقّی چنین حقی را ثابت نمی‌داند و پول در این جهت فرقی ندارد با سایر کالاهایی که در دست مردم است و دیگران هم مجاز به تولید مثل آن کالاها می‌باشند؛ مثلاً اگر کسی تابلوی زیبایی را نقاشی کند و به جهت اینکه نظیر آن در بازار وجود ندارد، چند میلیون ارزش داشته باشد، آیا می‌توان گفت تولیدکننده آن تابلو حق ثابتی نسبت به آن قیمت دارد به این معنا که دیگری حتی اگر تقلید از او هم نکند مجاز نیست نظیر آن نقاشی یا در قوه نظیر آن را ترسیم کند؛ چراکه اگر آن نقاشی از انحصار خارج شود، قیمتش کاهش پیدا می‌کند و آن حق ثابت از بین می‌رود؟! معلوم است که عقل چنین حکمی ندارد و بلکه اگر خوب تحلیل کنیم حتی عرف عادی هم چنین حقی را برای او قائل نیست.

ما نحن فیه هم چنین است؛ یعنی اگر کسی بتواند نظیر پول موجود را با امکاناتی که دارد - اعم از اعتبار، آبرو، هنر و ... - تولید کند بدون اینکه هیچ مزاحمتی برای دیگران داشته باشد، در این صورت هرچند ارزش پول دست دیگران کاهش پیدا می‌کند، اما یک حق ثابت که شایسته تا بایسته بوده را از آنها

۲. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۹:

حَقُّ الْأَمْرِ يَحِقُّ وَيُحَقُّ حَقًّا وَحُقُوقًا: صَارَ حَقًّا وَتَبَّتْ وَفِي التَّنْزِيلِ: (قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ): أَيُ ثَبِتَ وَقَوْلُهُ تَعَالَى: (وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ); أَيُ وَجِبَتْ وَثَبَّتْ، وَكَذَلِكَ: (لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ); وَحَقَّهُ يَحْقُّهُ حَقًّا وَاحَقَّهُ، كَلَاهُمَا: أَثَبَّتَهُ وَصَارَ عِنْدَهُ حَقًّا لَا يَشْكُ فِيهِ.

✓ المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ج ۱، ص ۱۴۴:

الْحَقُّ: خِلَافُ الْبَاطِلِ وَهُوَ مُضَدُّ (حَقٍّ) الشَّيْءِ مِنْ بَائِسٍ ضَرَبَ وَقَتْلَ إِذَا وَجَبَ وَتَبَّتْ وَلِهَذَا يَقَالُ لِمَرَافِقِ الدَّارِ (حُقُوفُهَا) وَ (حَقَّتِ الْقِيَامَةُ تَحَقُّ) مِنْ بَابِ قَتْلٍ أَحَاطَتْ بِالْخَلَائِقِ فَهِيَ (حَاقَّةٌ) وَمِنْ هُنَا قِيلَ (حَقَّتِ) الْحَاجَةُ إِذَا نَزَلَتْ وَاسْتَدَّتْ فَهِيَ (حَاقَّةٌ) أَيْضًا وَ (حَقَّقْتُ) الْأَمْرَ (أَحَقَّهُ) إِذَا تَيَقَّنْتُهُ أَوْ جَعَلْتُهُ ثَابِتًا لَا زَمًّا.

۳. مراجعه شود به البیع، ج ۱، ص ۱۴۳.

نگرفته است.^۴

ثانیاً: اگر فرضاً چنین حقی عرفاً و با صرف نظر از حکم شارع ثابت باشد، شارع آن را القاء کرده است؛ زیرا بدون شبهه اگر کسی چیزی را وارد بازار کند که قدرت خرید شیء دیگری که به عنوان ثمن می تواند به کار رود - اعم از طلا، نقره یا هر چیز دیگری - یا قیمت مبیعی را پایین می آورد، در هیچ جای شرع نداریم که از آن منع شده باشد، با اینکه در مرعی و منظر معصوم علیه السلام این کار را مکرر انجام می دادند. و حتی یک روایت ضعیف السند و الدلالة هم نداریم که از آن نهی کرده باشد. و این بدان معناست که شارع مقدس این حق را علی فرض اینکه عرفاً ثابت باشد القاء کرده است؛ خصوصاً با توجه به اینکه گفتیم خود پول چیزی است که ارزش آن دارای نوسان است و به تناسب عرضه و تقاضا بالا و پایین می رود، کما اینکه این معنا در روایات^۵

۴. کسی مثال قشنگی می زد که البته شاید واقعی نباشد و آن اینکه یک نفر عتیقه ای داشت که فکر می کرد در دنیا تک است، اما بعداً معلوم شد یک نفر دیگر هم مثل آن را دارد - مثلاً هنرمندی دو تا تابلو مثل هم کشیده و یکی به دست او رسیده و یکی به دست دیگری - و به آن شخص گفت که آن عتیقه اش را می خرد. آن فرد هم پرسیده بود که تو مثل این عتیقه را داری و برای چه می خواهی این را بخری؟ در جواب گفته بود کارش دارم. و وقتی آن عتیقه را به فلان قیمت خرید، بلافاصله بعد از تحویل آن را به زمین زد و شکست و گفت الآن از این عتیقه فقط یک عدد در دنیا وجود دارد و قیمت آن مثلاً ده برابر بیشتر از پولی است که برای خرید عتیقه دومی پرداخته بود.

۵. وسائل الشیعة، ج ۱۸، کتاب التجارة، ابواب الصرف، باب ۹، ح ۱، ص ۱۸۳ و الکافی، ج ۵، ص ۲۴۵ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۰۶: مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُثَيْبٍ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام عَنْ رَجُلٍ يَكُونُ عِنْدَهُ دَنَانِيرُ لِبَعْضِ خُلَطَائِهِ فَيَأْخُذُ مَكَانَهَا وَرِقاً فِي حَوَائِجِهِ وَهُوَ يَوْمَ قُبِضَتْ سَبْعَةٌ وَ سَبْعَةٌ وَ نِصْفُ بَدِينَارٍ وَ قَدْ يَطْلُبُ صَاحِبُ الْمَالِ بَعْضَ الْوَرَقِ وَ لَيْسَتْ بِحَاضِرَةٍ فَيَبْتَاعُهَا لَهُ الصَّيْرُ فِي هَذَا السَّعْرِ وَ نَحْوِهِ ثُمَّ يَتَغَيَّرُ السَّعْرُ قَبْلَ أَنْ يَحْتَسِبَهَا حَتَّى صَارَتْ الْوَرَقُ اثْنَيْ عَشَرَ بَدِينَارٍ هَلْ يَضْلُحُ ذَلِكَ لَهُ وَ إِنَّمَا هِيَ بِالسَّعْرِ الْأَوَّلِ جَيْنَ قَبِضَ كَانَتْ سَبْعَةٌ وَ سَبْعَةٌ وَ نِصْفُ بَدِينَارٍ؟ قَالَ: إِذَا دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَرَقُ بِقَدْرِ الدَّنَانِيرِ فَلَا يَضُرُّهُ كَيْفَ كَانَ الضَّرْوُفُ فَلَا بَأْسَ.

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى نَحْوَهُ.

✓ همان، ح ۲ و الکافی، ج ۵، ص ۲۴۸ و من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲۹۰ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۰۷: وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ ضَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لِي عَلَيْهِ الْمَالُ فَيَقْبُضُنِي بَعْضاً دَنَانِيرَ وَ بَعْضاً ذَرَاهِمَ فَإِذَا جَاءَ بِحَاسِبِي لِيُؤْفِقَنِي يَكُونُ قَدْ تَغَيَّرَ سِعْرُ الدَّنَانِيرِ أَيْ السَّعْرَيْنِ أَحْسَبُ لَهُ الَّذِي كَانَ يَوْمَ أُعْطَانِي الدَّنَانِيرَ أَوْ سِعْرَ يَوْمِي الَّذِي أَحَاسِبُهُ؟ فَقَالَ: سِعْرَ يَوْمٍ أُعْطَاكَ الدَّنَانِيرَ لِأَنَّكَ حَبَسْتَ مَنْفَعَتَهَا عَنْهُ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ ضَفْوَانَ نَحْوَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ مِثْلَهُ.

✓ همان، ح ۳، ص ۱۸۴ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۰۷ و من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲۸۸:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَصَّالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ عَلَى الرَّجُلِ الدَّنَانِيرُ فَيَأْخُذُ مِنْهُ ذَرَاهِمَ ثُمَّ يَتَغَيَّرُ السَّعْرُ. قَالَ: فَهِيَ لَهُ عَلَى السَّعْرِ الَّذِي أَخَذَهَا يَوْمَئِذٍ وَ إِنْ أَخَذَ دَنَانِيرَ وَ لَيْسَ لَهُ ذَرَاهِمَ عِنْدَهُ فَدَنَانِيرُهُ عَلَيْهِ يَأْخُذُهَا بِرُءُوسِهَا مَتَى شَاءَ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبَانَ مِثْلَهُ.

هم تأیید شده است که گاهی ممکن است قیمت درهم در بازار ده برابر نقصان پیدا کند، با این حال علی‌رغم اینکه چنین اتفاقاتی در بازار مرسوم بوده، هیچ ردی از آن نشده است.

۳. استدلال به آیات امر به عدل و نقد این استدلال

دلیل دیگری که ممکن است در اینجا ذکر شود، تمسک به کریمه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۶ و سایر آیات^۷ مبارکه‌ای است که امر به عدل و قسط می‌کند؛ به این بیان که نشر پول اضافی، خلاف عدل است؛ زیرا قدرت خرید دارندگان آن پول را کاهش می‌دهد و چه بسا آنها را بیچاره کند. «عدل» هم یک مفهوم عرفی است؛ نه اینکه یک مفهوم شرعی باشد که شارع آن را جعل کرده باشد؛ چراکه اگر یک مفهوم شرعی باشد معنای آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ چنین می‌شود که «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ» و چنین چیزی معنا ندارد، پس معلوم می‌شود به همان معنای عرفی است. بنابراین معنای عرفی عدل در اینجا باید رعایت شود چراکه مورد امر پروردگار عالم قرار گرفته است و اگر کسی خلافتش انجام دهد، ظلم کرده و جایز نیست.

بیان معنای عدل و نقد استدلال مذکور

برای بررسی این استدلال ابتدا باید عدل را معنا کنیم، لذا می‌گوییم: برای عدل دو معنا ذکر شده است؛ یکی به معنای «إِعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ»^۸ و دیگری به معنای «وَضْعُ كُلِّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ»^۹. و معنای آیه شریفه

۶. سورة مبارکه نحل آیه ۹۰.

۷. سورة مبارکه مائده آیه ۸:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا غَدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

✓ سورة مبارکه نساء آیه ۱۲۷:

﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُثَلِّي عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَأَمَّى النِّسَاءِ اللَّائِي لَا تُؤْثِقُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا﴾.

۸. بداية المعارف الإلهية في شرح عقائد الإمامية، ج ۱، ص ۹۷:

يقع الكلام في مقامات: الأول: في أن العدل صفة فعل أو صفة ذات، والظاهر من عبارة المصنف أنه صفة ذاته تعالى؛ لعدة من الصفات الثبوتية في صدر الفصل الأول من الإلهيات، و لتصريحه هنا أيضا بأنه من الصفات الثبوتية الكمالية.

و من المعلوم أن الصفات الفعلية منتزعة عن مقام الفعل، و خارجة عن الذات، و متأخرة عنه، فلا يمكن أن تكون من الصفات الثبوتية الكمالية، فلزم أن يكون العدل عنده وصفا للذات، حتى يمكن أن يكون من الصفات الثبوتية الكمالية.

و لكنه ممنوع؛ لأن العدل الذي هو ضد الظلم محل الكلام، و هو صفة الفعل لا صفة الذات، فإنه بمعنى «إِعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ» و أما العدل

این است که خداوند به این مفهوم به اعتبار اینکه حکایت از مصادیقش می‌کند امر کرده است. در واقع این استدلال به استدلال دوم برمی‌گردد که «لَا يَبْطُلُ حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» و «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» به هر حال باید دید آیا ما نحن فیه مصداق «عدل» است به این معنا که طبق «إِعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ» دارندگان پول این حق را داشته باشند که قدرت خرید آنها ابقاء شود و کسی به آن تعرض نکند و یا طبق «وَضْعُ كُلِّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ» آیا وضع این پول چنین است که دارای فلان مقدار قدرت خرید باشد یا خیر؟

در جواب می‌گوییم: این اول کلام است که ما نحن فیه مصداق عدل باشد؛ زیرا در همه جا تطبیق مفهوم بر مصداق، به حکم عقل است و در ما نحن فیه هم عقل چنین درکی ندارد که قدرت خرید پول، حق ثابت دارنده آن است که هیچ کس دیگری نمی‌تواند با عرضه بیشتر پول، قدرت خرید آن را کاهش دهد. بنابراین استدلال مذکور ناتمام است.

۴. تمسک به کریمه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» و نقد این استدلال

استدلال دیگری که ممکن است در اینجا ذکر شود، تمسک به آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»^۹ است، به این تقریب که چاپ و نشر پول بیشتر، مصداق اكل مال بالباطل است؛ چراکه ناشر پول اضافی در حقیقت مال دیگری را می‌گیرد و در مقابلش به قول بعضی هیچ می‌دهد.

جواب این استدلال همان مطلبی است که ابتدا ذکر کردیم که گاهی پولی که دیگری چاپ می‌کند، مالیت ندارد؛ به این معنا که مورد رغبت عقلا نیست و کسی رغبت نمی‌کند به إزاء آن معلوم المالیه را بدهد، در این صورت استدلال مذکور درست است. مانند اینکه کسی یک کاغذ بی‌ارزشی را که سوخته و هیچ استفاده‌ای ندارد، به عنوان پول اعتبار کند و بخواهد در مقابلش چیزی بخرد. اما گاهی کسی که پول

بمعنی تناسب الأجزاء و استوائها و اعتدالها، فهو مضافا إلى أنه خارج عن محل الكلام، لا يليق بجنابه تعالى، فإنه من أوصاف المركبات، و عليه فاللازم جعل العدل من صفات الفعل كما ذهب إليه الأكابر، منهم العلامة - قدس الله روحه - حيث قال: و المراد بالعدل هو تنزيه الباري تعالى عن فعل القبيح و الإخلال بالواجب.

۹. محاضرات في الإلهيات، ص ۱۵۹:

تعريف العدل:

للعديل في معاجم اللغة إطلاقات أو معانٍ كالتقص في الأمور، و التعادل و التساوي، و الاستواء و الاستقامة، و التوسط بين طرفي الإفراط و التفريط. و المعنى الجامع بينها هو وضع كل شيء في موضعه المناسب له. و إليه أشار الإمام علي عليه السلام بقوله: «العدل يضع الأمور موضعها».

۱۰. سورة مباركة نساء آية ۲۹.

جدیدی را چاپ و نشر می‌کند، در بین مردم دارای اعتبار است و مثلاً تاجر مهمی است و به مجرد اینکه گفت من این پول را قبول دارم و هر کسی آن را بیاورد در مقابلش کالا یا خدمات به او می‌دهم - به همان نحوی که در سیر پیدایش پول اعتباری توضیح دادیم - اعتماد و اعتبار این فرد خودش موجب می‌شود که آن پول مالیت پیدا کند و همان‌طور که سید یزدی رحمته الله فرمودند مهم نیست دلیل این مالیت پیدا کردن چه باشد. و اینکه بعضی اشکال می‌کردند که اقدام یک دولت قلدر یا جائر موجب مالیت داشتن پول نمی‌شود، می‌گوییم از حیث مالیت فرقی نمی‌کند که قلدر و جائر باشد یا نباشد، مهم آن است که چیزی عرفاً مالیت پیدا کند، کما اینکه امروزه جائزترین دولت، دولت آمریکا است و با این حال قدرت پولش تقریباً از همه پول‌های دنیا بیشتر است بدون اینکه اندکی به معنای معهود پشتوانه طلا، نقره یا امثال آن داشته باشد.

بنابراین همان‌طور که توضیح دادیم چون علی‌الغرض خود آن پول چاپ شده جدید مالیت دارد، لامحاله دیگر بر چاپ و نشر پول اضافی اکل مال بالباطل صادق نیست و حتی می‌توان یک گام فراتر گذاشت و گفت اگر آن شیئی که مالیت دارد صرفاً یک سری علامت باشد مانند ارزهای دیجیتالی که از طریق شبکه کامپیوتری جابجا می‌شوند، باز هم چون خود این علامات مال شده‌اند لامحاله اگر کسی در مقابل این ارزهای دیجیتالی چیزی بخرد، مصداق اکل مال بالباطل نمی‌باشد.

والحمد لله رب العالمین

تقریر و تنظیم: جواد احمدی

منابع یابی: فرید قیاسی